



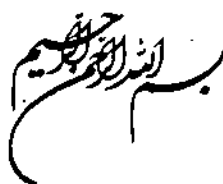
غزلیات بیدل دهلوی



تصحیح و مقدمه:
اکبر بھداروند

انتشارات نوید شیراز





سرشناسه	بیدل دهلوی، عبدالقادرین عبدالخالق، ۱۱۳۳-۱۰۵۲ ق.
عنوان و نام پدید آور	غزلیات بیدل دهلوی / تصحیح و مقدمه: اکبر بهداروند.
مشخصات نشر	شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	ج. ۳. (در یک مجلد).
شابک	978-964-358-665-2
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	بیدل دهلوی، عبدالقادرین عبدالخالق، ۱۱۳۳-۱۰۵۲ ق. -- دیوان -- نقد و تفسیر.
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۲ ق.
شناسه افزوده	بهداروند، اکبر، ۱۳۲۹ - مصحح.
ردیفی کنگره	PIR۶۶۲۵ ۱۳۸۶
ردیفی دیوبی	۸ ق ۱/۵
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۷۵۰۶۲



غزلیات بیدل دهلوی (۱)

تصحیح و مقدمه: اکبر بهداروند

حروف نگار: شیرین سیفی □ گرافیک: کانون تبلیغات کلید □ لیتوگرافی و چاپ: واصف

چاپ اول: ۱۳۸۷ □ حق چاپ محفوظ □ تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن ۶۲-۲۲۲۶۶۶۱-۲۲۲۹۶۷۶ نمابر ۰۷۱۱-۷۱۲۶۵/۶۶۶ ض.پ.

دفتر تهران - تلفن ۵۹۴۵-۸۸۱۰۵۹۴۵ نمابر ۲۱-۸۸۹۲۱۵۲۲

پست الکترونیکی: [navid_publication @ Yahoo.com](mailto:navid_publication@yahoo.com)

وب سایت: www.navidshiraz-pub.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۸-۶۶۵-۲ ISBN : 978-964-358-665-2

دوره ۳ جلدی ۲۷۵۰۰ تومان

با یاد پدرم که امیر ایل رفاقت بود
و
با یاد بیدل پژوه افغانی
شادروان استاد محمد عبدالحمید اسیر قندی آغا



این اثر گرانسنگ و سترگ را پیشکش می‌کنم به بزرگ مرد
آواز ایران استاد محمدرضا شجریان که رامشگر دل و جان
مردم ایران زمین است

با سپاس و درود
اکبر بهداروند

پیش‌گفتار

به نام آن که دل کاشانه‌ی اوست
نفس‌گردِ متاع خانه‌ی اوست
بیدل

بیدل! چقدر شور کلامت مزه دارد
کز یاد تو باید لب اندیشه مکیدن

بیدل! از فطرت ما قصر معانی ست بلند
پایه دارد سخن از کرسی اندیشه‌ی ما

ز فرق تا قدم افسون حیرتی بیدل
کسی چه شرح کند معنی مگوی تو را

بیدل! از فهم کلامت عالمی دیوانه شد
ای جنون انشا دگر فکر چه مضمون می‌کنی

سپاس و درود ایزد یکتا را که صاحب این قلم را از مواهب بیکرانه‌ی خود بهره‌مند ساخته و پیوسته بر سر ذوق آورده که این کار طاقت فرسا و دراز آهنگ را از آغاز به انجام برساند و تحیت فراوان بر آن رحمت دو عالم و خاندان پر از صفا و سخاوتش بادا که مشعل مهر و محبتشان همواره روشن باد، این هیچ‌مدان غریب جنوبی پیوسته در پژوهش آثار حضرت مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی با جان و دل و کوشش، عمر فرسایی می‌کند گر چه می‌داند که:

قدردانی در بساط امتیاز دهر نیست ورنه من در مکتب بی دانشی علامه‌ام

شعر تذکر نسبتی است که آدمی با حق دارد و در تذکر این نسبت، زبان افشاگر حوالت می‌شود. در پرتو این افشا حدود «نصیبه‌ی فرد» و «قسمت جمع» ظهور می‌یابد، خواه شاعر به این حوالت و افشا آگاه باشد و خواه نباشد. اما در شعر معاصر «ناخودآگاهی» بر «خودآگاهی» غلبه‌ی تمام دارد؛ به زبان دیگر، شاعر بی‌آنکه مرتبه‌ای درخور داشته باشد و بیانگر حدود و مراتب «هستی امروز» می‌شود که عین غبن است. پس بر شاعر امروز است که نسبت آدمی با حق را دوباره بیابد و به تذکر

آن قیام کنند، و البته سیر در این راه خطیری رهتوشه میسر نیست. اما از بهترین رهتوشه‌های این پویندگان، میراث لایتناهی شعر معنوی گذشتگان ماست که بند بند پیکره‌ی نظم خود را از عالم معنا گرفتند و خود آگاهانه لاهوت را در جمع ناستویان متجلی ساختند.

و اما بعد

مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی (۱۱۳۳-۱۰۵۴) از نازک خیال‌ترین شاعران سبک هندی است. شعر وی از دیربای‌ترین و پیچیده‌ترین اشعار این سبک دانسته‌اند که به طور قطع چنین است. آنچه غزل یا بهتر بگویم شعر بیدل را مبهم ساخته، تفکر عرفانی-فلسفی و شیوه‌ی بیان اوست که در این میان استفاده از استعاره‌های نو و دور از ذهن و کثرت آنها یکی از عوامل مهم این ابهام است.

بیدل دارای آثار سترگ و عظیمی است که می‌توان در آثار منظوم و منثورش به غزلها، قصیده‌ها، قطعه‌ها، ترجیع‌بندها، مخمس‌ها، ترکیب‌بندها، محیط اعظم، عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، چهار عنصر، رقعات، نکات، بیاض‌ها اشاره کرد. اقوال تذکره نویسان در مورد تعداد ابیات بیدل مختلف است بعضی نود هزار تا صد هزار بیت را نیز تخمین زده‌اند. این قدر می‌توان گفت: که روی هم رفته آثار شعری بیدل بسیار پر حجم است و از این لحاظ به امیر خسرو، جامی، مولوی، و... همانندی می‌یابد.

متأسفانه بعضی از رنود و ملاجده‌ی عالم یا از سر دانایی یا ناآگاهی بیدل را همچون حکیم عمر خیام، شاعری بی‌دین و ضد معاد معرفی کرده‌اند که می‌شود تنها به چند بیت این مهم را جواب داد: این زمین و آسمان هنگامه‌ی شورش و بس / گر بود آسودگی در عالم دیگر بود / بیدل از تیرنگ اسباب من و ما غافل / این که صبیح زندگی فهمیده‌ای روز جزاست

□

فردا به خلد هم اگر این ماو من بجاست / ما را همین جبین عرقناک کیوثرست / شرح احوال و آثار بیدل را می‌شود از تذکره‌های هزریان و بعد از او را خواند مثلاً: ۱- سراج‌الدین علی خان آرزو، ۲- تذکره نصرآبادی، ۳- مرآت الجنان شیرخان لودی که می‌نویسد:

روزی میرزا را در مجلس نواب شکرالله خان با شیخ ناصر علی سرهندی اتفاق صحبت افتاد و غزلی از میرزا در میان آمد که مطلع آن این است:

نشید آیینی کیفیت ما، ظاهر آرایشی

نهان ماندیم در معنی، به چندین لفظ پیدایی

شیخ ناصر عالی در مطلع آن سخن کرد و گفت: آنچه فرموده‌اید که نهان ماندیم خلاف دستور است، زیرا معنی تابع لفظ است، هرگاه لفظ پیدا گردد معنی البته ظاهر می‌شود. میرزا تبسم کرد و گفت: معنی که شما تابع لفظ می‌دارید آن نیز لفظی بیش نیست. اما آن چه من حیث هی هی معنی

است به هیچ لفظی در نمی‌آید. مثلاً حقیقت انسان که با این همه شروح و تفاسیل در کتب مندرج است و هیچ مکشوف نگردیده. شیخ ساکت شد اما بر اکثر از ابیات دیگر وجد کرد.

۴- کلمات الشعراء محمدافضل سرخوش، ۵- ریاض الشعراء واله‌ی داغستانی، ۶- تذکرة‌ی سرو آزاد، خزانه‌ی عامره، ۷- ناله‌ی عندلیب، خواجه محمد ناصر، ۸- عقد ثریا غلام همدانی مصحفی، ۹- انندرام، ۱۰- تذکرة‌ی حسینی میر حسین دوست سنهلی، ۱۱- تذکرة‌ی نشر عشق حسین قلی خان عظیم آبادی، ۱۲- تذکرة‌ی بی‌نظیر، ۱۳- مرقع دهلی نواب ذوالقدر درگاه قلی خان سالار جنگ، ۱۴- تذکرة‌ی چمنستان شعرا لجهمی نراین شفیق اورنگ آبادی، ۱۵- سفینه الشعراء بندرآبنداس خوشگو، ۱۶- مجمع الفصحای رضاقلی هدایت، ۱۷- قول فیصل امام بخش صهبایی، ۱۸- نکات الشعراء میر تقی میر، ۱۹- مخزن نکات شیخ محمد قیام الدین قائم، ۲۰- مجموعه‌ی نغز حکیم قدرت الله قاسم، ۲۱- تذکرة‌ی گلزار ابراهیم علی ابراهیم خلیل، ۲۲- نگارستان فارس شمس العلمای محد حسنین آزاد، ۲۳- بزم تیموری سید صباح الدین، ۲۴- تاریخ ادبیات ایران دکتر رضازاده شفق، ۲۵- تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح الله صفا، ۲۶- کشف الظنون حاجی خلیفه، ۲۷- بهارستان سخن، ۲۸- فهرست کتابخانه‌ی عالی سپه سالار، ۲۹- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا، ۳۰- نتایج الافکار، ۳۱- خلاصة الافکار و آثاری دیگر...

متأسفانه از ابتدای ایجاد دانشگاه در ایران هنوز معلمی نیامده که ادوار مختلف شعر فارسی را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهد در ابتدای شروع کار دانشگاه معلمان دانشگاهی ما اغلب فاقد مدرک علمی بودند یا چنانچه مدرکی داشتند توانایی بررسی و نقد شعر فارسی را نداشتند این موضوع را می‌شود با یک خاطره‌ی زیبا و سوزناک به اثبات رساند.

شادروان استاد زین العابدین جوته‌ن گاشانی دیباچه‌ای ژرف و سخاوتمندانه بر کتاب گوهرهای راز از دریای اندیشه‌ی صائب نوشته‌اند که:

سالها پیش هنگامی که توأماً به تحصیل و تدریس اشتغال داشتم و نخستین چاپ «اشعار برگزیده‌ی صائب» همراه با مقدمه‌ی مبسوطی در شرح احوال شاعر و خصوصیات سبک معروف هندی که محصول چندین سال مطالعه و بررسی در زمینه‌ی مورد بحث بود و سالی چند پس از آن گلچینی از تک بیت‌های نغز این گوینده‌ی نکته‌سنج و سخنور دقیقه‌یاب که بر حسب موضوع ترتیب یافته بود انتشار یافت هنوز کسی از دوستداران و آشنایان شعر و ادب فارسی جز به معدودی از خواص اهل ادب آشنایی و معرفتی به احوال شاعر و بطور کلی انسی با اشعار دوره‌ی صفویه نداشت سهل است که از نظر استادان و محققان طراز اول زمان اصولاً دوران طولانی صفویه دوران انحطاط ادبی محسوب می‌شد و به تبعیت از شیوه‌ای که از نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم شروع و منجر به استقرار دوره‌ی بازگشت ادبی شده بود شعر دوران صفویه و طرز سخن شاعران آن زمان مطرود و مردود به شمار می‌رفت نتیجه‌ی این اعتقاد و سختگیری تعصب‌آمیز که تا حد

عناد و لجاج ذهن مسندداران و قافله سالاران شعر و ادب را به خود مشغول داشته بود این بود که مدت دو قرن سبک هندی و آثار پیروان آن یک باره به دست فراموشی سپرده شود و دوران صفویه همچون حلقه‌ی مفقود از میان حلقات استوار و افتخارآمیز ادب فارسی حذف گردد به جرأت می‌توان گفت که تدریس ادبیات در دانشگاه‌های ما و بحث و مطالعه در تحولات و تطورات ادبی و آشنایی با سبک‌های مختلف و دقت در زندگی و احوال شاعران غالباً از قرن ششم فراتر نمی‌رفت و گویی پس از آن زمان تا زمان حاضر جز مولانا و سعدی و حافظ دیگر از نظر ادبی کسی و مسأله‌ای وجود نداشت که در خور بحث و غور و بررسی باشد و اگر احیاناً در زمینه‌ی ادبیات اعصار بعد خاصه دوره‌ی صفویه اشاره‌ای می‌رفت خالی از طعن و طنز نبود، در این صورت جای شگفتی نیست گر دانشجویان رشته‌ی ادبیات که پس از فراغت از تحصیل غالباً به تدریس در مدارس می‌پرداختند و همچنین بیشتری از دوستداران شعر و شاعری با شعر دوران صفویه بیگانه باشند و سبک هندی را بکلی مردود و ناپسند شمارند و ناآگاهانه آن را به باد انتقاد گیرند. به خاطر دارم یک سال در امتحانات نهایی رشته‌ی ادبی که سؤال در مورد ادبیات دوره‌ی صفویه بود و من نیز عهده‌دار تصحیح اوراق امتحانی بودم شاگردی نوشته بود «سبک مهوع هندی» آن بیچاره گناهی نداشت گناه از معلم ناآگاه او بود که بی‌آنکه صفحه‌ای از دیوان شعرای دوره صفویه را خوانده باشد به تقلید از استادان خود که آنان نیز در این مورد خاص بهتر از او نبودند ضمن تدریس این اندیشه‌ی نادرست و تعبیر زشت را به گوش شاگردان خود فرو خوانده بود، تا چهل و پنجاه سال پیش این بی‌لطفی و بی‌عنایتی نسبت به ادبیات و شعر و شاعری دو قرن از ادوار پر افتخار ادبی ما جنبه‌ی عمومیت داشت و کمتر کسی از دودمان شعر و ادب گوشه‌ی چشم عنایتی به ذخایر پر بار ادبی این عصر می‌گشود. جای تأسف است که با این که سالهاست دوران این گونه تعصبات سپری و توجه معقول و بی‌طرفانه‌ای نسبت به همه‌ی سبک‌ها و ادوار گوناگون ادبی پیدا شده هنوز در گوشه و کنار هستند شاعران و شعر دوستانی که دست از عناد و لجاج بر نمی‌دارند و به سنت دیرین دم از مخالفت می‌زنند و احیاناً ناهماهنگی خود را به جریان روز دستمایه‌ی امتیاز و حسن تشخیص و ذوق سلیم خود به شمار می‌آورند، باری آشنایی من نیز با شعر دوره‌ی صفویه و این طرز خاص که از همان دوران تحصیل در کلاسهای متوسطه آغاز شد مروهون راهنمایی و اشاره‌ی معلمان من نبود بلکه صرفاً بر اثر یک تصادف انجام گرفت، آن ایام به ساقه‌ی اندک ذوق نظری و سوابق خانوادگی بیشتر وقت من به مطالعه‌ی دیوان‌های شعرا و انتخاب و حفظ اشعار آنان می‌گذشت از حسن تصادف منتخبات صائب که به همت مرحوم کمالی که حقاً باید وی را پیش‌تاز تجدید عهد با صائب و شکستنده‌ی این طلسم دیرپای دوقرنی دانست به دستم افتاد و چنانکه در دیباچه‌ی اشعار برگزیده‌ی صائب نوشته‌ام مطالعه‌ی آن مرا به اصل دیوان چاپ سنگی هند رهنمون شد و به راستی جای خوشوقتی است که پس از انتشار دو کتاب یاد شده (اشعار برگزیده‌ی و گلچین صائب) و کوشش و پافشاری معدودی از ادیبان و شاعران گرانقدر که

در گوشه و کنار و محافل ادبی و هر جا که فرصتی دست می‌داد به معرفی شاعران دوره‌ی صفویه و نقل اشعار آنان همت می‌گماشتند رفته رفته پرده‌ی استار از جمال دلارای آن به یک سو زده شد و اینک می‌بینیم که به تلافی مافات بسیاری از اهل ادب چه در ایران و چه خارج از ایران به تحقیق و تتبع در آثار شعرای این دوره و خصوصاً سرخیل و قافله سالار و اسودی آنان صائب و چاپ و انتشار مکرر دیوان او پرداخته‌اند، از آن جمله‌اند استاد امیری فیروزکوهی دانشمند و محقق نامدار که تحقیقات و تتبعات استادانه‌ی ایشان ضمن دو مقدمه‌ی مستوفی و بسیار ارزنده بر دو دیوان صائب (چاپ سربی خیام و چاپ افست انجمن آثار ملی) هدیه‌ی بسیار گرانبهائی است که به دوستداران شعر و ادب فارسی و خاصه هواداران و آشنایان سبک صائب ارمغان شده است. دیوانهای موجود صائب که در هند و ایران به چاپ رسیده شامل همه‌ی اشعار او نیست. چاپ خیام شامل حدود پانزده هزار و چاپ افست بیست هزار و چاپ نشر طلوع با مقدمه محمدعباسی قریب بیست هزار و چاپ هند بیست و چهار هزار بیت است. در حالی که اشعار صائب که در نسخه‌های متعدد خطی ضبط شده بیش از صدهزار بیت است. هم اکنون کسانی در ایران به جمع‌آوری کلیات او اشتغال دارند و در هند آقای دکتر یونس جعفری استاد دانشمند کالج دهلی پس از سالها کوشش و مطالعه به جمع‌آوری و تدوین کلیات اشعار صائب توفیق یافته و از چاپ جلد اول آن نیز که تنها شامل دریف‌های الف و با و مجموعاً مشتمل بر بیش از ده هزار بیت است فراغت جسته است، توفیق ایشان در ادامه‌ی این خدمت و چاپ مجلدات دیگر مورد آرزوی همه دوستداران شعر و ادب فارسی است.

در اینجا برای روشن شدن بیشتر موضوع و دگرگونی آشکاری که از نظر داوری در زمینه‌ی شعر سبک هندی پدید آمده است بی‌مورد نیست با عرض پوزش از خوانندگان گرامی به نقل خاطره‌ی از دوران تحصیل به پردازم، زبان گزافه‌گویی و جلوه‌فروشی و خود ستایی بریده باد، کسانی که از نزدیک با من و آثار ناچیزی که شرمگینانه به ساحت ارباب ادب تقدیم داشته‌ام آشنا هستند می‌دانند که من در انزوای ادبی خود به هیچ نوع اهل تظاهر و خودنمایی نیستم و اصولاً شایستگی آن را هم ندارم، به گفته‌ی صائب که زبان حال و قال من است:

بسکه دارم انفعال از بی وجودیهای خویش آب مردم چون کسی از خاک بردارد مرا
اما گاهی شرایطی پیش می‌آید و ضرورتی ایجاب می‌کند که شخص از نقل واقعه و یا ذکر مطلبی که احیاناً ممکن است متوهم نوعی خودستایی باشد ناگزیر است، سالها پیش در دوران تحصیل دوبار توفیق دیدار و گفتار و کسب فیض از محضر دو تن از اکابر گردنکشان نظم و نثر و استادان به نام عصر که بنا به احترام قلبی از ذکر نامشان معذورم^۱ دست داد، در پایان سال تحصیلی ۱۳۱۸ یا ۱۹ که آن هنگام مشغول گذراندن رشته‌ی زبان انگلیسی در دانشسرای عالی

(۱) زنده یاد استادان مرحوم ملک الشعراء بهار و مرحوم بدیع الزمان فروزانفر.

بودم جلسه‌ی امتحان با شرکت آن دو استاد بزرگ تشکیل شده بود و دانشجویان یکایک با ترس و اضطراب در برابر استادان قرار می‌گرفتند تا نوبت به دانشجویی حقیر و گمنام که در همان ایام به تدریس نیز اشتغال داشت رسید. نمی‌دانم چه پیش آمد که موضوع از پرسش و پاسخ که روش معهود جلسات امتحانی است به بحث و گفتگو انجامید، بحث در باب سبک هندی و شعرای دوره‌ی صفویه و خاصه صائب بود، دانشجو که به شعر و ادب فارسی از هر دور و زمان عشق می‌ورزید و به تازگی با سبک هندی آشنا شده و سرگرم مطالعه و بررسی آن بود به دفاع از نظریات خود پرداخت و استادان نیز به شیوه‌ی دیرین و پیوستگی و وابستگی خاص به سبک متقدمان کوشش داشتند شاگرد گستاخ و فضول را متقاعد کنند و از اصرار در نظریه‌ی خود بازدارند، این جلسه که موجب حیرت دانشجویان دیگر شده بود مدت یک ساعت و نیم به طول انجامید، در اینجا از ذکر مطلبی ناگزیرم، در طول چهل و دو سال تدریس مستمر همواره مشوق شاگردان خود بوده‌ام و هر جا ذوق و استعدادی دیده‌ام بر برانگیختن و باروری آن همت گماشته‌ام این مطلبی است که بی‌تردید مورد تصدیق و تأیید کسانی است که وقتی شاگرد من بوده‌اند و اینک هر یک در عرصه‌ی ادب فارسی از پیشگامان و نامداران روش خاص خود هستند من اگر در مورد امتحان خواه کتبی و یا شفاهی با شاگردی برخورد می‌کردم که در خود این شایستگی و توانایی را می‌دید که خلاف نظر معلم و بی‌اندیشه از عاقبت امر از نظریه‌ی خود دفاع کند و نشان دهد که در هر حال چیزی و مایه‌ای در چننه دارد بی‌تردید بهترین نمره را به او می‌دادم اما آن بزرگواران که هر تقدیر خود را ریزه‌خوار خوان آنان می‌دانم نه به دلیل گستاخی و فضولی شاگرد بل احیاناً به دلیل پافشاری و دفاع وی از سبکی به زعم ایشان مبتذل و مباین با ذوق سلیم شاگرد خود را با حداقل نمره‌ی قبولی پاداش دادند، خدایشان بیامرزد و یادشان گرامی باد. و اما بار دوم گویا در سال ۱۳۲۲ یا ۲۳ که به گذراندن رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشکده‌ی ادبیات اشتغال داشتم و از محضر یک یاز آن دو استاد^۱ که ذکرشان رفت کسب فیض می‌کردم کتاب «اشعار برگزیده‌ی صائب» که محصول بررسی و اعتقادات ادبی من بود به چاپ رسیده بود، نسخه‌ای از آنرا خاضعانه به استاد گرانقدر خود تقدیم نمودم، چندی گذشت، در پایان سال یا وقتی دیگر که درست به خاطر ندارم موضوع رساله‌ی دوست عزیز و دیرین آقای دکتر احسان یار شاطر به راهنمایی استاد مطرح بود و من در آن جلسه حضور داشتم. آقای یار شاطر ضمن دفاع از رساله‌ی خود که موضوع آن ادبیات فارسی در عصر شاهرخ بود به شیوه‌ی معهود و معمول یعنی همان شیوه‌ای که در طول تحصیل از استادان خود فرا گرفته بود به سختی بر ادبیات دوره‌ی صفویه تاخت و آن دوره‌ی طولانی را دوره‌ی انحطاط نامید، ناگهان استاد خلاف انتظار همه‌ی حاضران به تند یی بر وی برآشف و بانگ برآورد «چگونه به خود جرأت می‌دهی شعر و شاعری دو قرن از دوران طولانی ادب فارسی را

گستاخانه محکوم کنی و نام انحطاط بر آن نهی» وقتی جلسه به پایان رسید یکی از دوستان که از آغاز در جریان امر قرار داشت روی به من کرد و گفت: دیدی استاد چه گفت فکر نمی‌کنی مطالعه‌ی کتاب تو در این امر بی‌تأثیر نبوده است. گفتم امید که چنین باشد و از قدیم گفته‌اند که سخن حق را از هر کس و در هر مقام که هست باید شنید و به سمع رضا و قبول پذیرفت. باری نظرم از ذکر این خاطره نه خودستایی بل بیان این نکته است که سختگیری و تعصب در هیچ امری خاصه در مباحث ادبی و علمی پستیده نیست و ناآشنایی در مسایل موجب گمراهی و داوریهای نادرست می‌شود نخست باید بی‌طرفانه به بررسی موضوع پرداخت و آنگاه به داوری نشست، با تأسف می‌بینیم که هنوز پاره‌ای از شعر دوستان و سخن سنجان بنا به سنت معهود و به پیروی از تذکره نویسان و ادیبان عصر قاجار با احساسی مخالف و نظری نامساعد به شعر دوران صفویه می‌نگرند، چه نیکوتر که به گفته‌ی صائب اهل سخن بر سر انصاف آیند و بی‌هوده مشام جان را به استبداد رأی از رایحه‌ی دلاویز گل‌های نغز که در بوستان پر گل و ریحان این دسته از شاعران به فراوانی یافت می‌شود محروم ندارند به راستی او خود چه خوش گفته است:

تا صائب ما بر سر گفتار بیاید ای اهل سخن بر سر انصاف بیایید

با کمال تأسف باید اذعان کرد که هنوز در بعضی از دانشگاه‌های ایران بویژه در تهران معلمانی هستند که شعر دوره‌ی صفویه را دوره‌ی انحطاط و ابتذال و بی‌فرهنگی می‌دانند و دانشجوی امروزی هم تحت تأثیر سخنان فاقد ارزش و بغض‌آلود استادش را ملکه‌ی ذهنش قرار می‌دهد و این دور تسلسل روزی به آگاهی و واقع‌بینی می‌رسد. گرچه هنوز بعضی از سر ناآگاهی اعتقاد دارند که:

۱- شعر سبک هندی شعر لذت است، نه شعر معنویت، شاید بتوان غلبه تصویرگرایی بر شعر این عصر را محصول این لذت‌طلبی در هنر شعر از سوی شاعران و مخاطبان دانست و هم چنین بن مایه‌ی فلسفی و عرفانی در شعر این عصر بسیار ضعیف است و آنچه دیده می‌شود غالباً تقلیدی و کلیشه‌ای و رسوبات ذهنی باقی‌مانده از عصرهای پیشین است. شعری که به قصد جستجوگری برای یافتن معنای جهان و انسان سروده می‌شود آکنده از پرسش‌ها و پاسخ‌های هوشمندانه و اندیشمندانه درباره‌ی انسان و جهان است و سرشار از بن مایه‌های فلسفی و عرفانی و اعتقادی، در حالی که در شعر سبک هندی کمتر از این مفاهیم ردپایی می‌یابیم.

۲- شعر سبک هندی پشتوانه‌ی فرهنگی مقتدری ندارد، بازتاب نموده‌ی قومی، اساطیری، تاریخی و اعتقادی در آن بسیار اندک است. وقتی نمادهای اساطیری، دینی و تاریخی در شعر برخی شاعران مشهور دیده نمی‌شود، این خود نشان از گسست فرهنگی شاعران سبک هندی از سنت فرهنگی-ادبی ایرانی است.

شاید این گسست ناشی از کم‌سوادی و فقر آگاهی تاریخی-اجتماعی حاکم بر عصر صفوی باشد. شاعران بیشتر به مطالعه‌ی آثار معاصران خود می‌پرداختند و کمتر به مطالعه‌ی تاریخ و فلسفه و کلام، و بیشتر کشف و شهودهای شاعرانه محصول ادبیات و غزل‌های شاعران بود، می‌توان

شعر این دوره را مولود لقاح ایماژها دانست نه فرزند لقاح اندیشه‌ها و ایده‌ها.

۳- پاشانی غزل: معروف است که قالب مسلط شعر در سبک هندی غزل نیست بلکه بیت (فرد) است. تمام تلاش هنری و کشف و شهود شاعرانه شاعر در یک بیت تمام می‌شود و بیت در غزل چندان ارتباطی با بیت دیگر ندارد.

ایده‌ی لحظه نگار و اندیشه‌ی ذره گرای عصر صفوی در شکل‌گیری بیت به عنوان قالب اندیشه‌های شاعر چندان بی‌تأثیر نیست.

همچنان که ساختار قصیده با ساختار دربار تناسب دارد، ساختار بیت فرد یا ساختار اجتماعی فرد گرای عصر صفوی نیز بی‌تناسب نیست.

۴- در شعر سبک هندی تجربه‌های متعدد هنر مدرن را جسته و گریخته می‌توان پیدا کرد. تجربه‌هایی از آن است که در شعر ایماژیست‌های مدرن است و لحظه‌های ظریف و باریک را در قالب تابلویی از کلمات نقاشی می‌کند. تجربه‌های سوررئالیستی بویژه در شعر شاخه‌ی هندوستانی این سبک بسیار به چشم می‌خورد مانند شعر بیدل.

ثبت تجربه‌ی گذرا از نوع تجربه‌های اکسپرسیونیستی و امپرسیونیستی نیز کم نیست. گر چه ما اعتقاد داریم که هنر بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ هر جامعه است ولی بعضی از دوستان خراسانی یا خراسانی اندیشه عقیده دارند که چرا بیدل به شاعران خراسانی توهین کرده است که:

از هیچ کس نی‌ام صله اندوز بیش و کم مداح فطرتم، نه ظهیرم، نه انوری
و ما هم بایستی این اهانت را جواب‌گو باشیم، برخی هم گفته‌اند که: هر چند برخی از عناصر سبک هندی به طور مجزا در شعر شعرای کلاسیک یافته می‌شود ولی آنها مؤسس نیستند و چون آنها زمانی بانی توانند بود که تمامی عناصر سبک هندی در شعرشان وجود داشته باشد.

آیا عناصر سبک خراسانی و عراقی تنها متعلق به شاعران همین دوره‌هاست یا اینکه از دیگران دریافت کرده‌اند در اثبات این مهم چنانچه نگاهی اجمالی به عناصر شعری حافظ داشته باشیم درمی‌یابیم که حافظ چگونه از عناصر دیگران به طور ماهرانه و با ظرافت استفاده کرده است.

متأسفانه کسانی که در پیرامون سبک هندی مطالبی را نوشته‌اند از سر ناآگاهی یا مرعوب بودن استاد خود بوده‌اند یا اینکه در عالم مرید و مراد بازی کودکانه سیر می‌کنند. کما اینکه شنیده می‌شود که: من یک بیت عطار را به کل آثار ابن عربی ترجیح می‌دهم که قضاوتی به دور از عقل و اخلاق و انصاف است و چه خوش گفته است صائب تبریزی که:

تا صائب ما بر سر گرفتار بیاید ای اهل سخن بر سر انصاف بیاید
ما هنگامی که از ادراک و استنباط یک شعر یا یک هنر عاجزیم نبایستی مهر بی‌سوادی و اهانت بر پیشانی آن پدیده بزنیم.

تنها به قاضی رفتن و راحت برگشتن کاری ساده است و دریغ از این عمر که صرف نوشتن

مطلبی همراه با بغض و کینه و سفارشی خوشایند شود. گر چه هنوز گفته می‌شد که شاعران سبک هندی از تاریخ و سنت گسسته‌اند یا اینکه شخصیت اجتماعی این شاعران قابل بحث می‌باشد و هم چنین معتاد و تنزل سطح آگاهی و شهرت طلبی دارند.

آیا نقد هنری ارتباطی با نقد اخلاقی و اجتماعی دارد حیرت آور است که معلمی از سر ناآگاهی این چنین ابراز خودنمایی کرده باشد. با نگاهی گذرا چنانچه به شاعران مداح سبک عراقی، خراسانی، هندی داشته باشیم در می‌یابیم که زندگانی و اخلاق و سطح آگاهی و اعتبار و شأن همه‌ی این شاعران چگونه بوده است و این نوع قضاوت مربوط به عوالم کج فهمی و خود گنده بینی می‌باشد لاغیر، حکم کلی دادن پیرامون هر پدیده و مصنوع و مخلوقی نشانه‌ی بی‌اطلاعی و دانش شخص حکم دهنده است و گر نه خوبی و بدی مربوط به تمام اعصار و افراد است. با دریغ و درد باید بگویم که ما هنوز فرهنگ و دانش شاعران سبک هندی را ادراک و استنباط نکرده‌ایم و این مهم را می‌شود از اوراق کتابهای چاپ شده و چاپ نشده و حرفهای نابجا و نسنجیده درسگاههای ادبی خواند و شنید. و باید گفت: که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.

با همه‌ی این تفصیل نیازی به بررسی به غزل پیش از بیدل و همزمان با او را شایسته و بایسته این مجال نمی‌دانم حداقل کاری که این شاعران انجام داده‌اند انقلابی در زبان است که متأسفانه در ادوار پیش از خود مشاهده نشده و چنانچه از سر انصاف و به درستی قضاوت کنیم در می‌یابیم که در دوره‌ی صفویه فلسفه، تاریخ، نقاشی، معماری، قصه، نثر، شعر و... در حد کمال بوده‌اند و بجاست که بگویم:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

بیدل از یک علم موهبتی بهره‌مند بوده است و به دقت آثار قدما و معاصرین را مطالعه کرده و این مهم را می‌شود از ژرف‌نگری و عمق آثارش دریافت کرد، در محیط اعظم به شاعرانی که عشق ورزیده ذکر خیری داشته و در بعضی ابیات به بزرگی صائب اشاره کرده و چه خوش گفته است که:

از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانعم زین معانی در گلستان بیشتر دارد بهار

□

بیدل کلام حافظ شد هادی خیالت دارم امید کاخر امید من برآید

سرانجام بر خود فرض می‌دانم که از تمام عزیزانی که این فقیر را مورد عنایت و مساعدت قرار داده‌اند سپاس و تشکر داشته باشم.

۱ - داریوش نویدگویی شیرازی که رغبت به چاپ آثار بیدل دارد.

۲ - علی‌رضا رئیس دانایی که مشوقم در چاپ آثار بیدل بوده است.

۳ - استاد عبدالعلی دست غیب شیرازی و مهر و محبت و راهنمایی‌اش.

۴ - دکتر مهدی مجتبی و اشاره‌های مفیدش.

۵ - محمدعبدالعزیز مهجور افغانی که بیدل پژوهی نامدارست.

- ۶- همسر و دخترانم به پاس خوبی‌هایشان در آرامش کارهایم.
 - ۷- دکتر کاووس حسینی و محمدرضا اکرمی و حق‌شناسی‌هایشان.
 - ۸- محمدابراهیم شریعتی افغانی که با علاقه در چاپ آثار بیدل کوشش می‌کند.
 - ۹- پسر مهندس علی بهداروند و دقت نظراتش در نمونه خوانی بیدل.
 - ۱۰- برادرانم دکتر محمدمهدی و ارمغان بهداروند به خاطر دانش و حق‌شناسی‌هایشان.
 - ۱۱- رفیق شفیق و صدیق خلیق دوست محبوبم استاد دکتر مسعود جلالی مقدم.
 - ۱۲- دکتر نجیب مایل هروی که نگاهی ژرف و بدیع به آثار بیدل دارد.
 - ۱۳- شاگردان حلقه‌ی بیدل خوانی استاد قندی آغا.
 - ۱۴- استاد مجید درخشانی و زخمه‌های حیرت‌انگیزش.
- اما از عهده‌ی این کمترین همین اندازه برآمد که پیش روی شماست و به زبان مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل دهلوی می‌گویم که:

با کدام ذره سنجم آبروی اعتبار

آن قدر هیچم که از خود شرمسارم کرده‌اند

خدا کند ارباب هنر و دانش و معرفت دنباله‌ی این کار سترگ را پی بگیرند و با دیده‌ی اغماض و عفو بر این فقیر بنگرند و امید است که این کارها که صبر و حوصله‌ای ایوبی را می‌طلبد به درگاه حضرت حق مقبول و پذیرفته شود تا ذخیره‌ای برای آخرت این فقیر به حساب آید و امیدوارم که شما هم با کرامت و محبت با این کتاب معاشقه و دوستی کنید و با قول حافظ عزیز همصدایم که:

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو بدانی

تمامی محاسن از بیدل است و معایب از من، کرم و عفو و گذشت از شما امیدوارم نکاتی که به نظر تان نامفهوم و غلط می‌رسد این فقیر را بی‌اگاهانید که کاری خوب و شایسته است و من بر سر آنم که در چاپ‌های آینده‌ی کتاب نگاهی تازه و خوش به آثار بیدل داشته باشم که بدرقه‌ی راهم دعای خیر شماست. چون این دوستدار بیدل با گلوی حافظ می‌خواند از سر نیاز

همتم بدرقه‌ی راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نو سفرم

□

و سرانجام:

کدام قطره درین بحر، باب گوهر نیست خطای ما همه شایسته‌ی کرم شمیرد

خاک پای مردم ایران

اکبر بهداروند

اندیمشک: تابستان ۱۳۸۵